



1

سوپرمن

تولای و بار



DM
MENDOZA
WR

توماسی
ماهنک
علی آقا
مجیدیان

COMIC SQUAD

... و بی توجه به هر بهای شخصی که میتونست به دنبال داشته باشه، نمیتونستم به جا بشینم و نظاره گر مرگ سوپرمن این دنیا بدست این مرد دیوانه آتشین * باشم.



سعی کردم
نجات بدم ...

"تنها چیز لازم برای پیروزی شرارت،
بیکار نشستن آدم خوباست."

با تمام وجود به این حرف
باور دارم. تو هم همینطور.

مطمئنم.



طی سال های بسیار، سعی کردم در
کنار محافظت از خانواده ام و مخفی نگه
داشتن وجود اونا در دنیای تو به عنوان یه
راز، با ماندن در سایه ها کمک کنم.

ولی شرارت ما
رو پیدا کرد ...

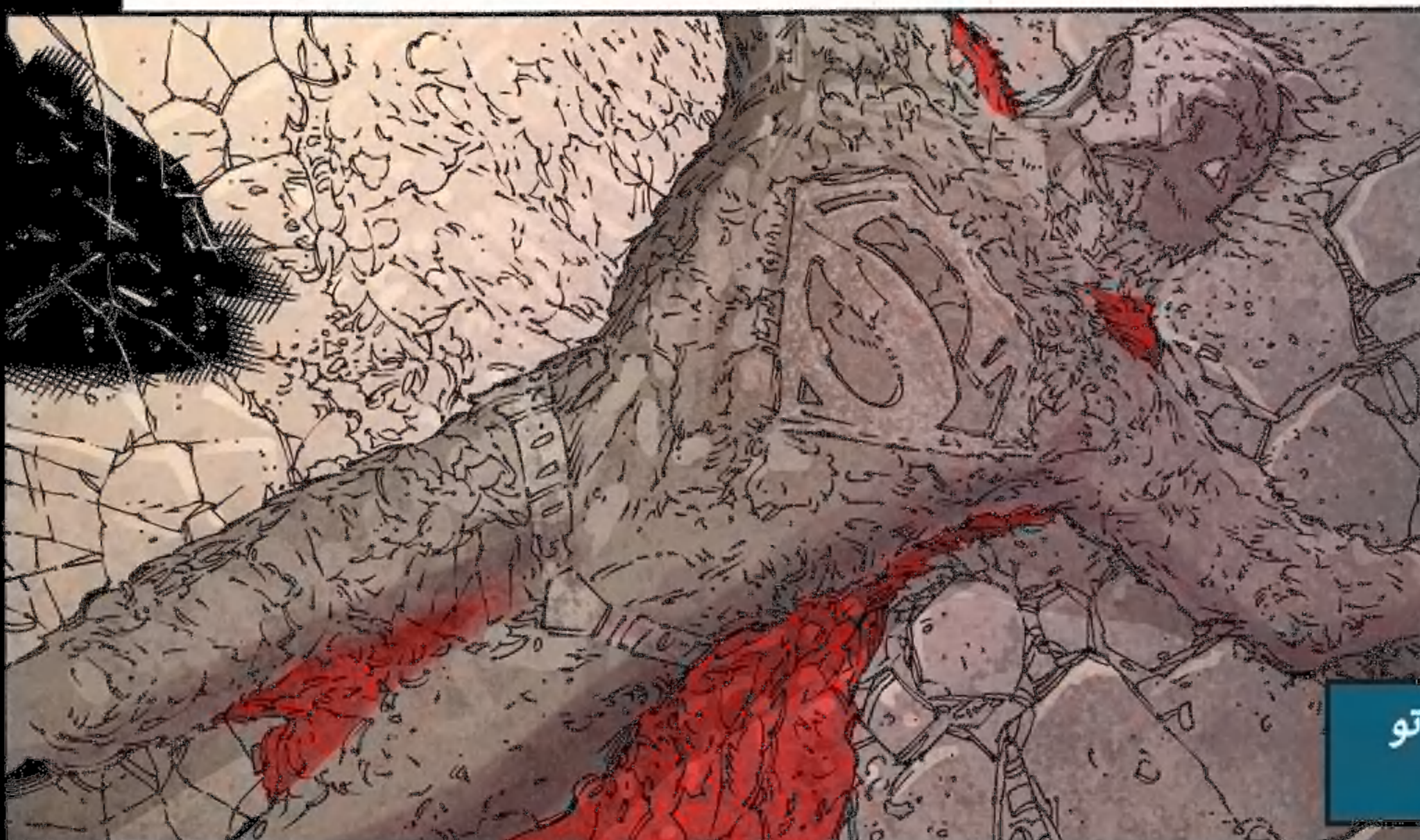


... ولی طبق معمول تو
مشغول نجات بقیه بودی.

فرصت چندانی برای صحبت
کردن گیرمون نیومد ... مکالمه ما
فقط در حد چند کلمه بود ...



... کلی چیز بود که میخواستم بهت
بگم ... کلی چیز بود که میخواستم از
دهن تو بشنوم ...



... ولی بعدش تو
رفتی ...

... و در اینجا، در
متروپلیس خاک
شدی.



هنوز هم سعی دارن
یه مراسم سوگواری در
شان تو بگیرن ...



هنوز هم سعی دارن این
مجسمه ای که اینجاست رو
جای مناسبش بزارن.

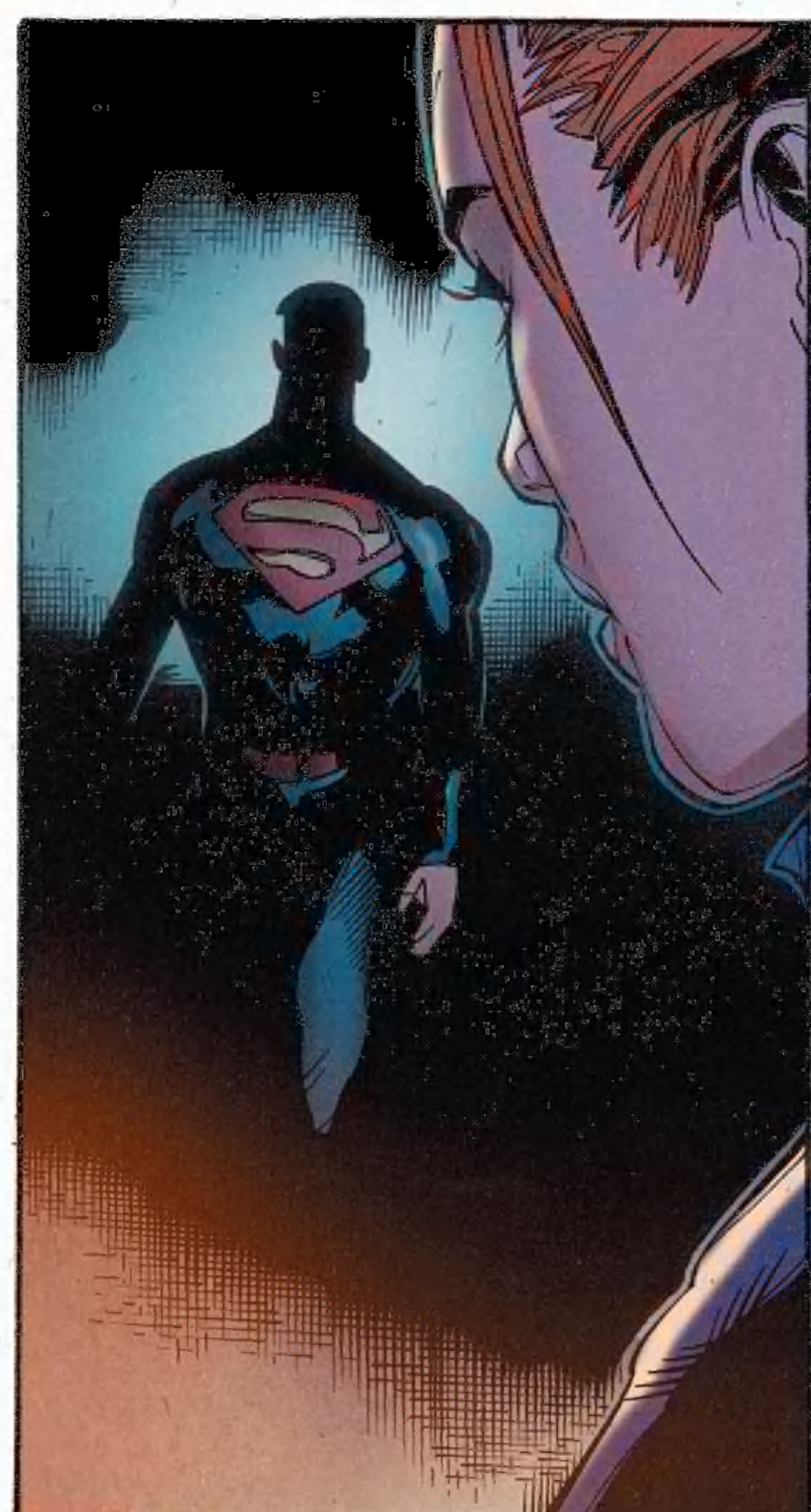
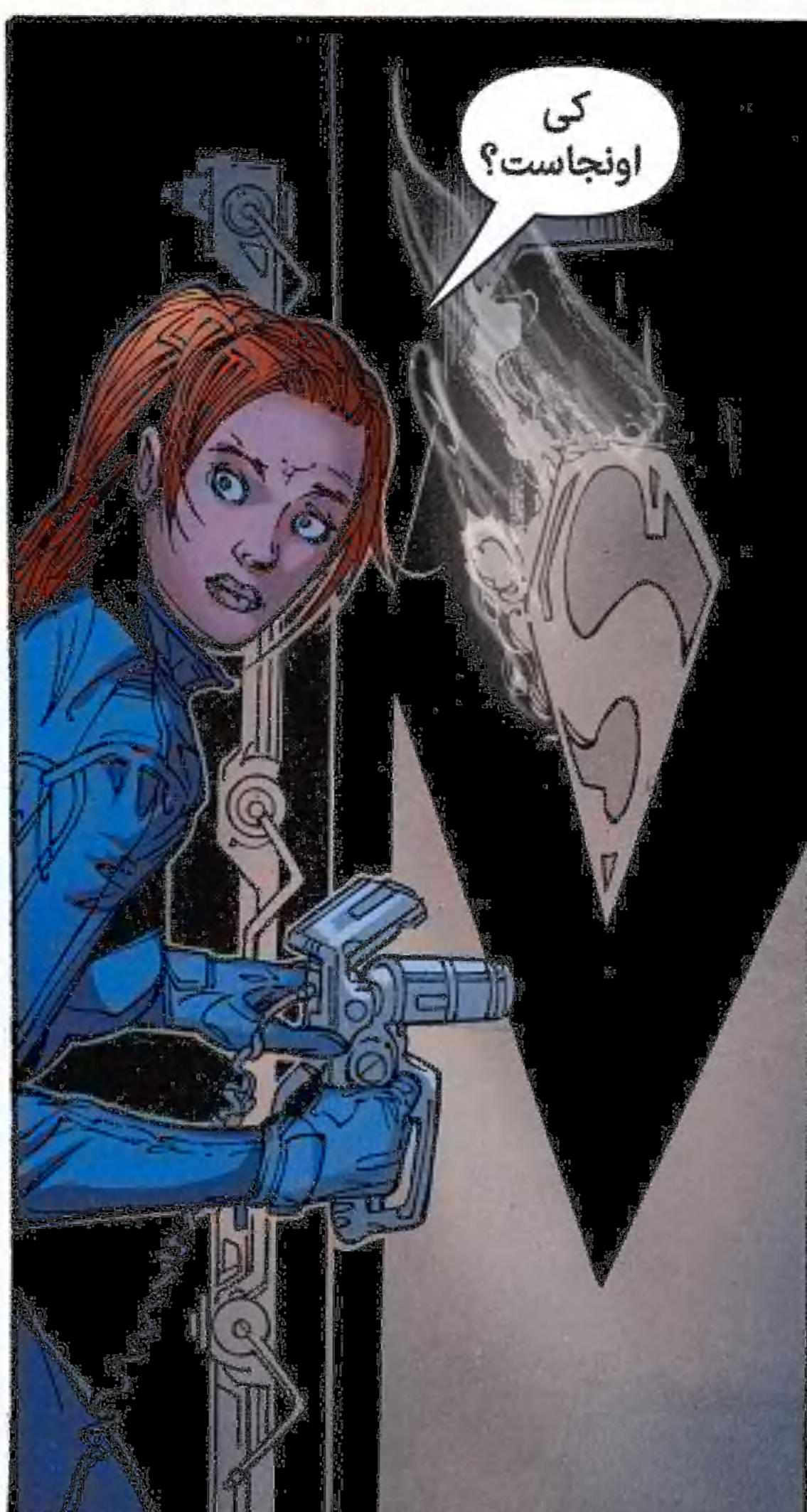
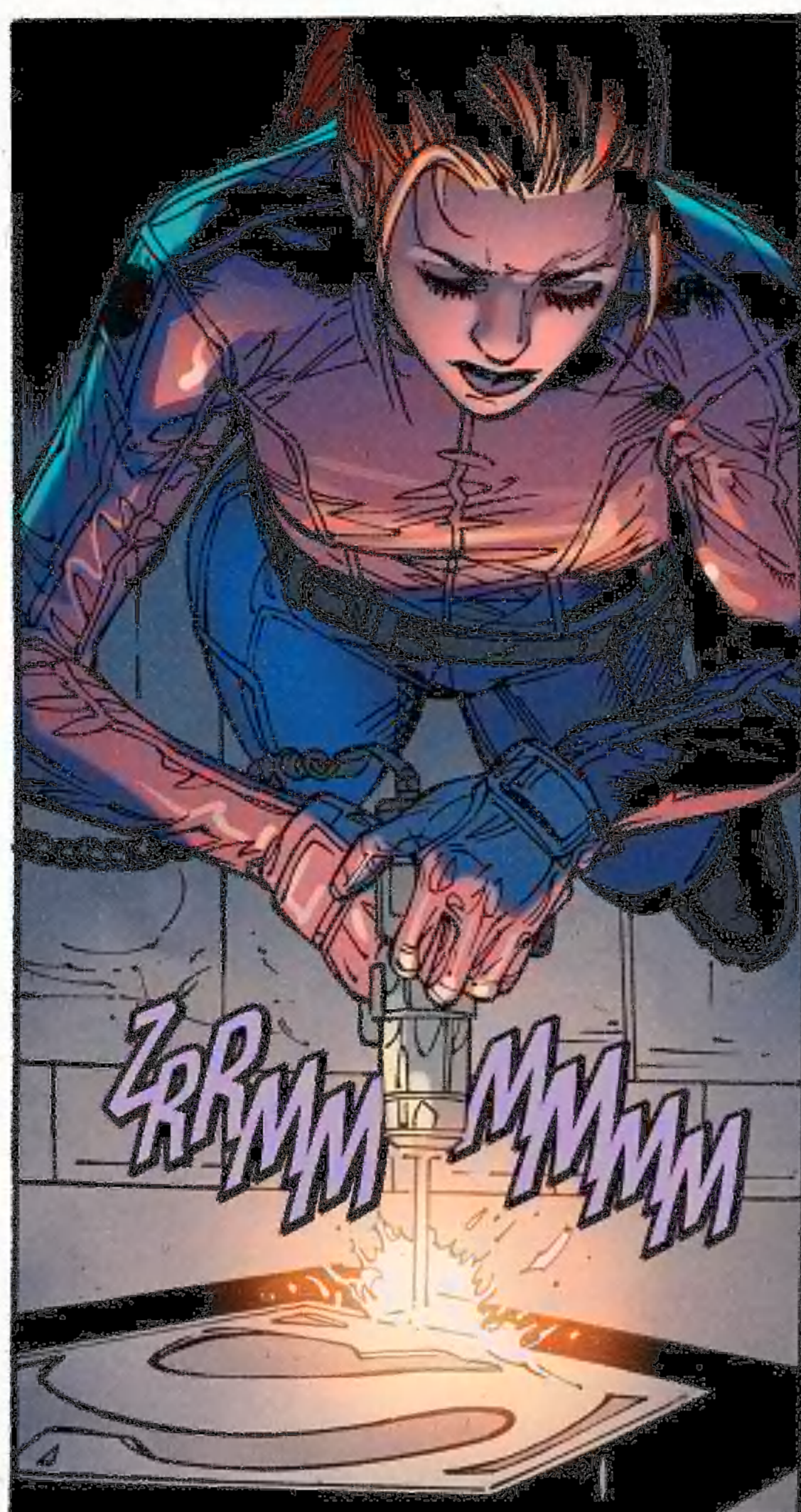
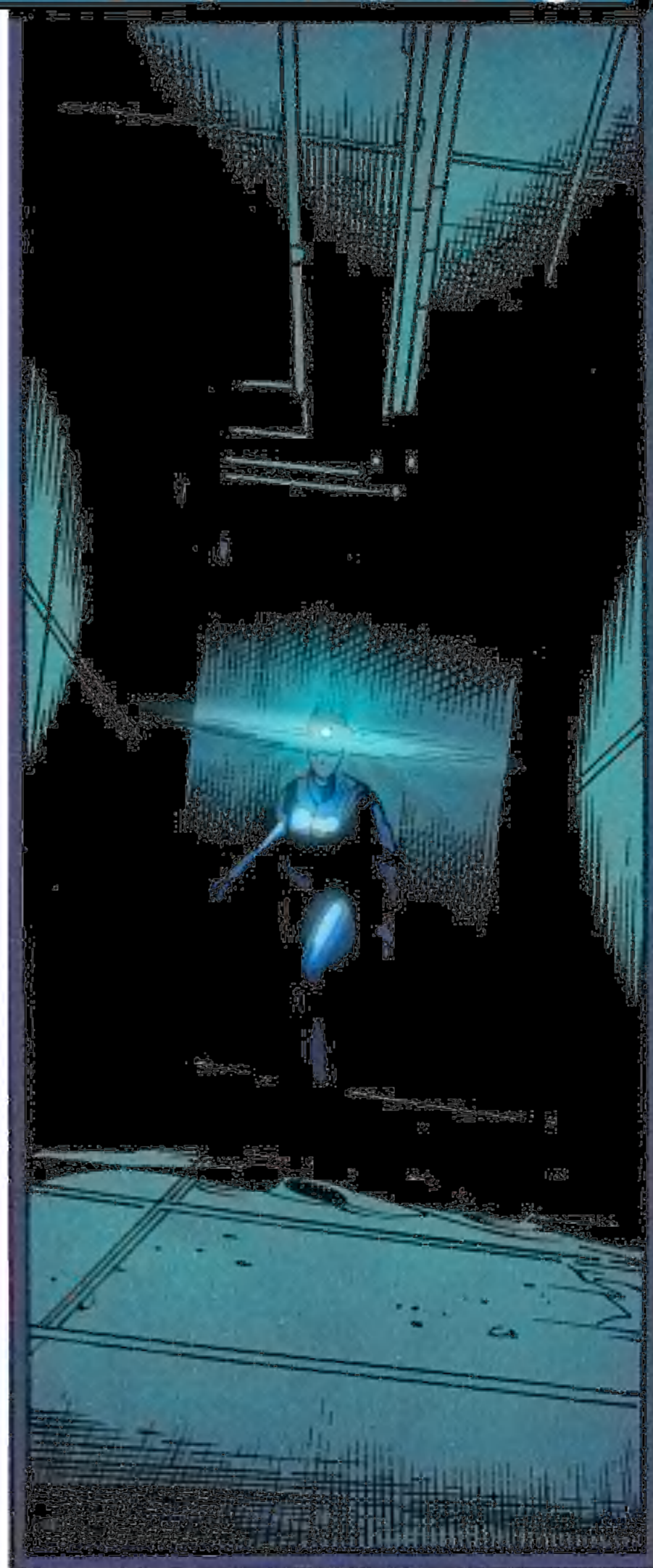


اینطوری نگرانی ات از بابت یکی از
چیزها کمتر میشه وقتی میخوای برگ..



هممم؟

تونل زیر زمینی.

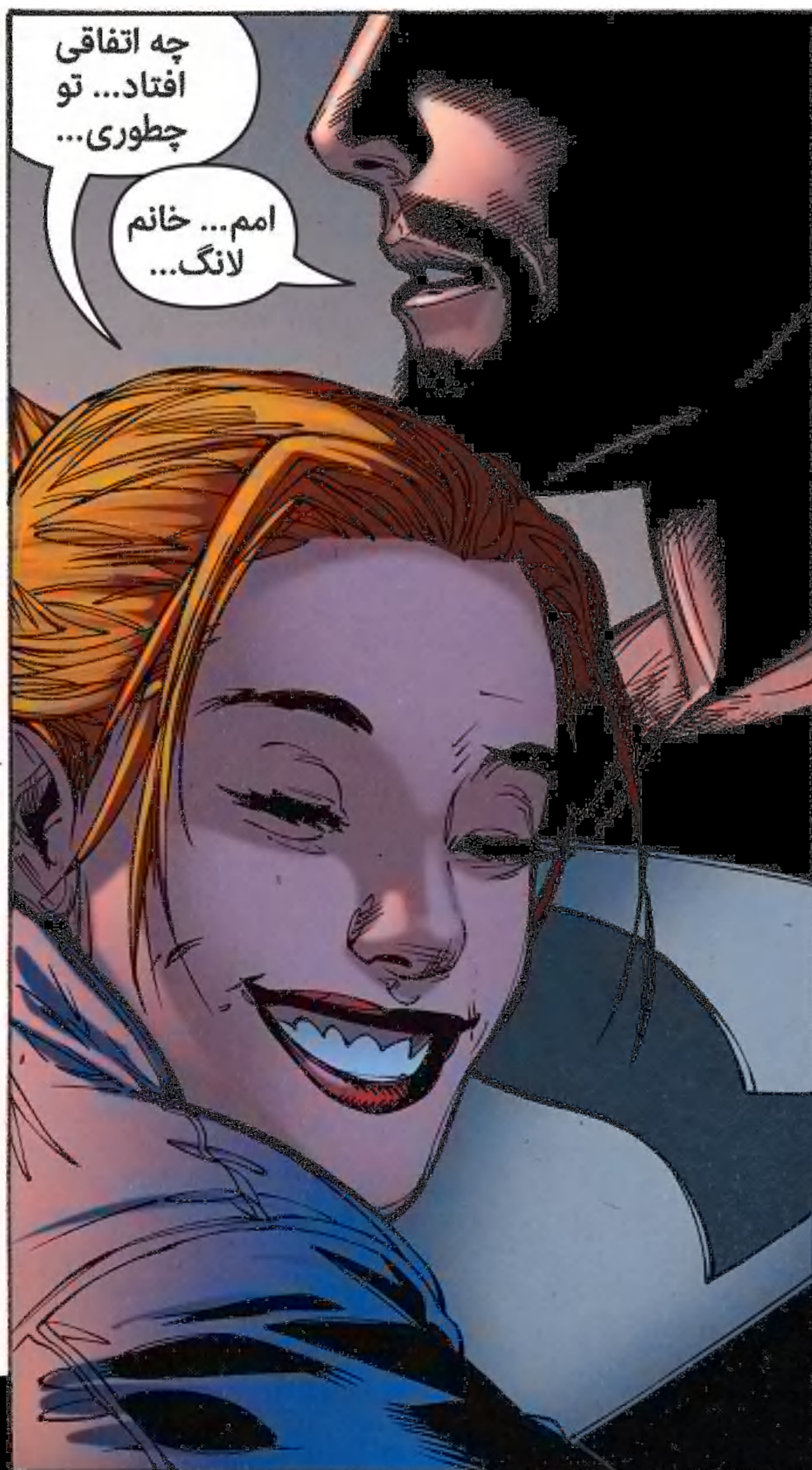




کلارک!



ای! تو زنده ای!

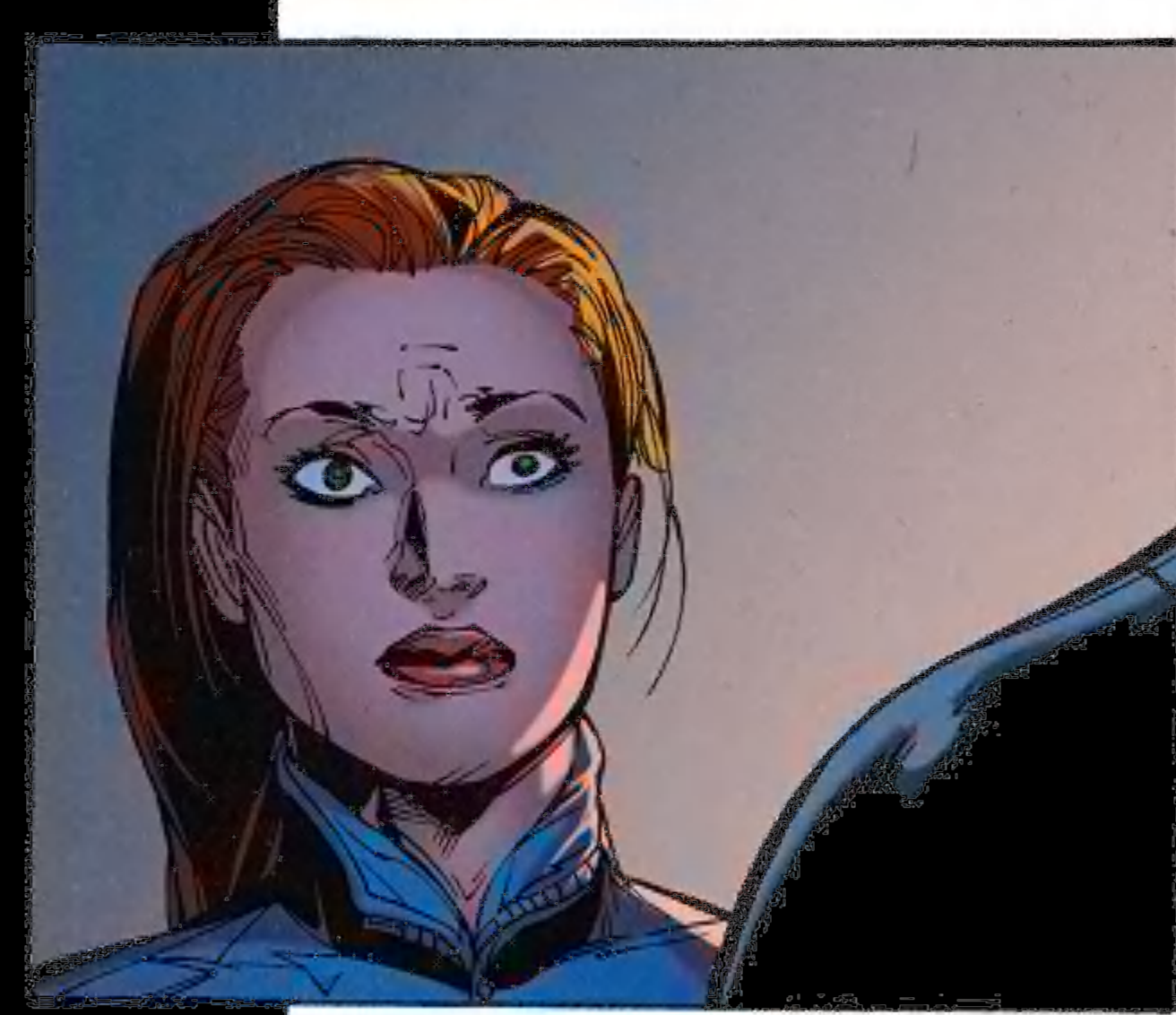


چه اتفاقی افتاد... تو چطوری...

امم... خانم لانگ...



متأسفانه من اونی نیستم که فکرش رو میکنید.



متأسفم. نمیخواستم ناراحتتون کنم. صدای پاهاتون رو شنیدم که از داخل تونل ها میومد و ...

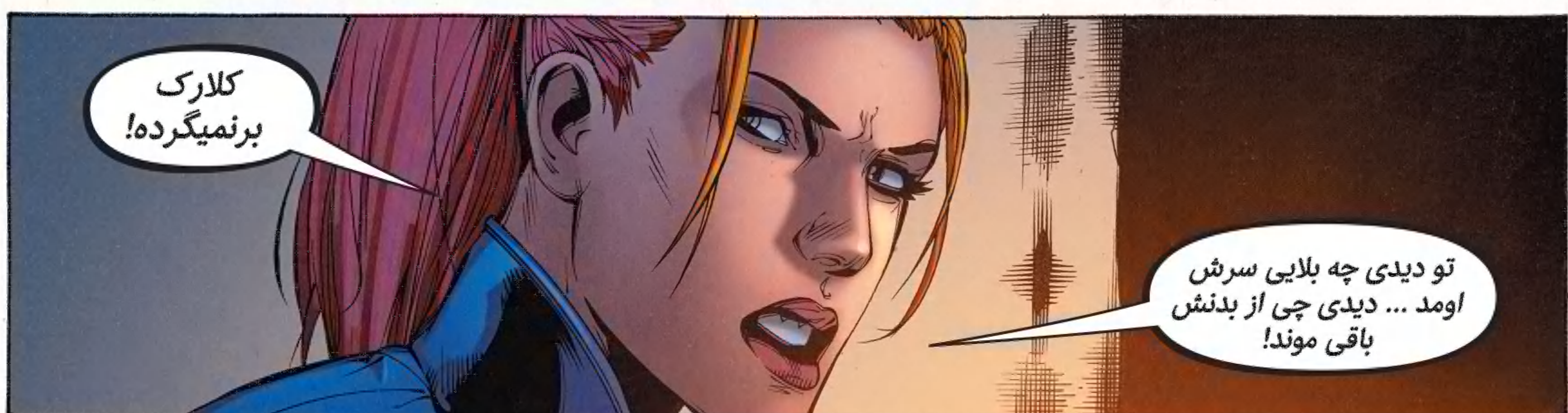


حرف "اس" رو که تو تاریکی دیدم... فکر کردم ...





به زندگی.



کلارک
برنمیگرده!

تو دیدی چه بلایی سرش
اومد ... دیدی چی از بدنش
باقی موند!



بهتره بگیم ایمان
دارم.

خب، من ندارم.
میدونم با چشمای
خودم چی دیدم.

کلارک مرد..



خیلی سخت و جدی کار
میکنید، از ابزار جالبی هم
استفاده میکنید.

من یه مهندس. چیزی رو
میسازم تا به ساخت یه چیز
دیگه کمک کنه.

چرا شما شش متر
زیر زمین کار میکنید،
خانم لانگ؟



تا پای قوالم
وایسم.

چه قولی؟



خودم میدونم
اسمالویل کجاست،
خانم لانگ.

دفن کلارک در اسمالویل،
کنار والدینش... در کانزاس.



برای چی؟

نه، ولی ازتون میخوام
صبور باشید و خوب در
موردش فکر کنید.

میخواید مانع من
باشید؟



و برگشتن
سخت.

برای اینکه
یاد گرفتم مردن
آسونه.



باید اول
می‌ردم...

زندگی این درس رو چطوری
به شما یاد داده؟

"... تو داستان یه موجودی
به اسم دوزمزدی ..."



سوپرمن تولادی دوباره

مترجم: علی آقا
ادیتور: علی مهیدیان

سوپرمن خلق شده
توسط جری سیگل
و جو شوستر.

آره، ما هم با یه نسخه ای از اون
مواجه شده بودیم.

خب، تنها چیزی که اونموقع میدونستم، این
بود که به یک باره و از ناگجآباد پیداش شد و
اعضای لیگ عدالت رو که سعی داشتن جلوش
رو بگیرن به شدت زخمی کرد ...

در حالیکه داشت با خشم دیوانه وار و
غیر قابل درک خودش مرگ و نابودی رو
در هرجایی ازش عبور میکرد به ارمغان
می آورد، بالاخره به متروپلیس رسید.

اولش زیادی به خودم مطمئن
بودم... فکر کردم چندتا مشت برای
زمین زدن دومزدی کافی باشه.

قبلا هم با هیولاهایی شاخ به شاخ
شده بودم... با خودم گفتم این هم به
هیولاییه که زمین خوردنش یخورده
بیشتر از حد معمول طول میکشه.

ولی هرچی بیشتر همدیگه رو
میزدیم، اون قوی تر میشد.

... با اون خارهای استخوانی اش به
یه نحوی پوست بدن منو سوراخ کرد...

... با گذشت هرتانیه به این باور
رسیدم که اون با هر موجودی که قبلا
مواجه شده بودم فرق داره ...

... و بدترین چیز در موردش این
بود که بنظر میرسید ذهنش فقط
یه دستور میده ... کشتن و نابودی
هرچیزی که دم دسته.

برای اولین بار در زندگی ام، ترس و
وحشت رو در اعماق روحم حس کردم ...

... دنیایی رو متصور شدم که
همسرم لوئیس کنارم نبود ...

...بخاطر مرگ والدینم...

... مرگ تمام دوستان
و همکارانم ...

...بخاطر مرگ مردم
شهر...

مرگ
اسمالوولی ها...

...مرگ همشون...

بخاطر اینکه اونا
رو ناامید کردم.

برای اینکه جلوشو بگیرم باید من هم تا اونجایی که از دستم برمیومد به اندازه اون وحشی و بیرحم میبودم.

به هر قیمتی که شده دوزمندی نیاستی از سد من عبور میکرد.

نیاستی از انجام کاری دریغ میکردم.

هرچی زور در توان داشتم رو گذاشتم برای مشت آخر.



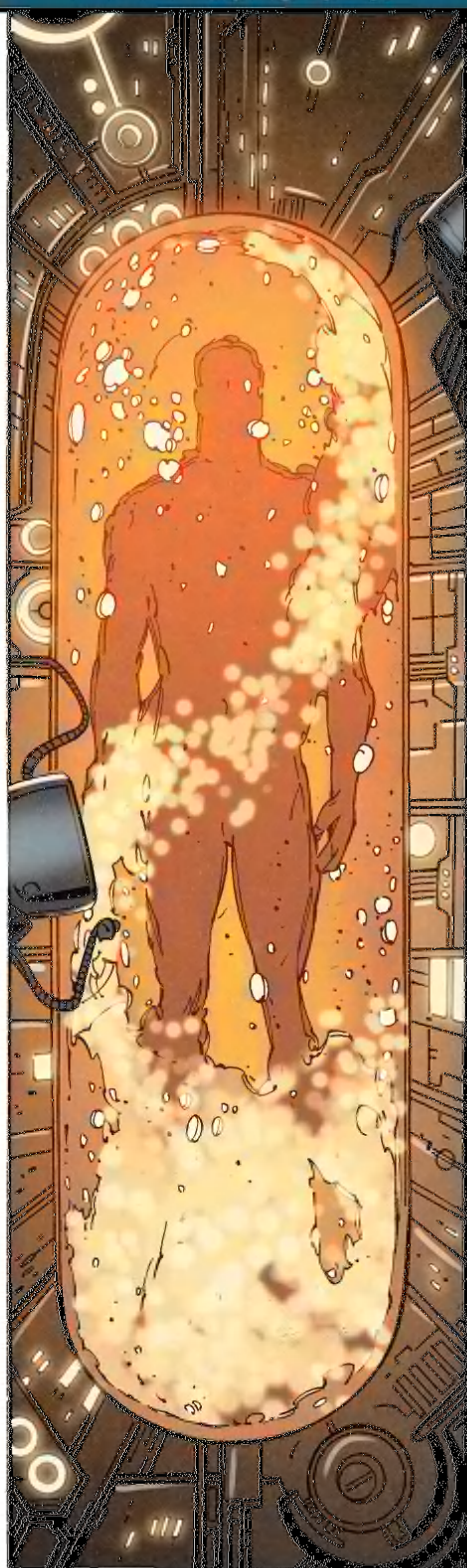
بعدش تنها چیزی که بخاطر داشتم، انگشتای لوکس در لابه لای موهای سرم و لب هاش رو گونه ام و حرفاش به من که میگفت جلوش رو گرفتم و چون همه رو نجات دادم ...

دوزمندی هم همینطور.



"... وقتی که به موج تاریکی داشت منو درون خودش میکشید، در لحظه ای که شبیه ابدیت بود همه چیز در سکوت فرو رفت ..."

".. تا اینکه به دایره کوچک نور در به
فاصله دور ظاهر شد و به دیوار صوتی
رو سر من خراب شد ..."



.. برای اینکه کریپتونی،
آدم بدی نیست...

اون به سایبورگ ه! با به
فضایی به اسم مانگول کار
میکنه.

در محلی که قبلا
شهر کواست اونجا بود به
محرک گول پیکر داره
رشد میکنه.

... و هدف بعدیشون
متروپلیس ه!

متروپلیس؟

مگه از رو
نعش من
رد بشن!





پس با این امید اینجا منتظر نبودی تا درب دهم رو بشکنه و بیاد بیرون ... تو امشب اومدی اینجا تا باقیمونده های بدنش رو برداری.

آره، درسته. میخوام تا وقتی که یه راه بازگشت براش پیدا نکردم به یه جای مطمئن منتقلش کنم ...



بزار اینطوری بهت بگم، یه سری انسان و اتفاق در کنار یه سری مصنوعات مشخص کریپتونی که تو این دنیا ندارمشون.

نکنه این "جای مطمئن" که داری ازش حرف میزنی اسمش قلعه تنهایی ه؟ راستش دقیقا اسمش همینه. تو اینو از کجا میدونی؟



چون به خودم قول دادم که در سرنوشت این جهان دخالت نکنم مگر اینکه یه وضعیت واقعا ضروری پیش بیاد... و همینطور قول دادم که به حریم سوپرمن شما احترام بزارم و سعی نکنم موقعیت قلعه اش رو پیدا کنم ولی ...

حالا هم به اندازه کافی دیر شده چونکه نمیتونی اونو پیدا کنی مگر اینکه ردش رو تا اونجا بگیری، مگه نه؟



من از یه مرگ حتمی برگشتم.. پس یعنی اونم میتونه.

به قدری به خودت مطمئنی که میخوام بهت باور کنم. چرا باور نمیکنی؟ برای اینکه کلارک نزدیکترین دوستم بود. میتونم تو قلبم حس کنم که اون دیگه رفته.



چی بود که تو رو برگردوند پیش زنده ها؟

چی میشه اگه بهت بگم کلارک هم به میرفت که اسمش رو گذاشته بود قلعه تنهایی؟



پس چرا الان اونجا نمیری تا ببینی این وسایل کریپتونی اونجا هم هست یا نه؟

چی میشه اگه من بهت بگم به لطف اون نبرد آخرش با وندال سویج از وجود اونجا خبردار شدم؟



پس خوبه که یکی از ما جاش رو میدونه.

نه، نمیتونم پیداش کنم.



از کجا... نمیدونم از کجا اینو میدونم... ولی از بعد مرگش اینو میدونم، خب؟



جاش رو بهم بگو خودم...

نه! باید من و باقیمونده کلارک رو هم به اونجا ببرم. چون ما دیگه با هم هستیم.



نمیدونم چطوری
باید بریم داخل.

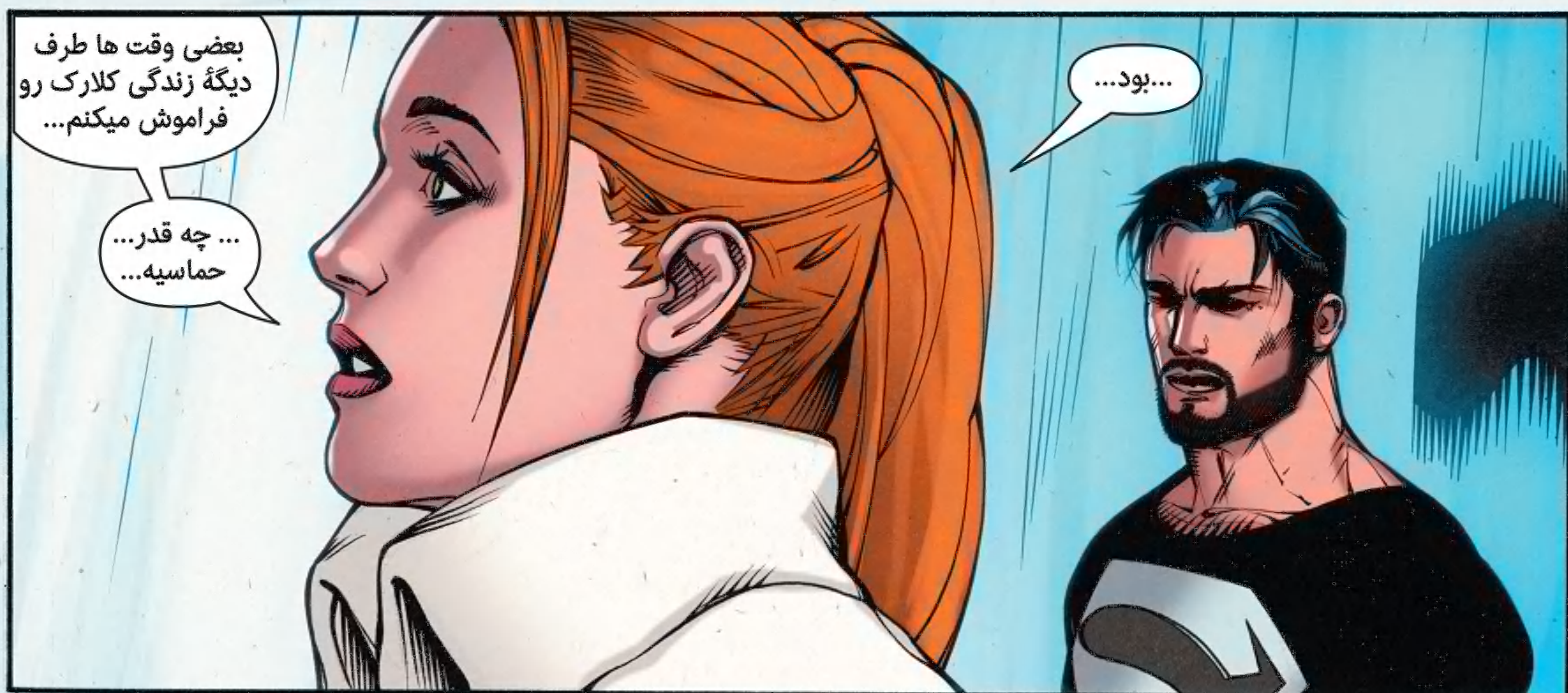
احتمالا اینطوری
کار میکنه...

خوش اومدی،
کریپتونی.



واو.

تو خوبی؟



...بود...

بعضی وقت ها طرف
دیگه زندگی کلارک رو
فراموش میکنم...

... چه قدر...
حماسیه...



منتظر چی
هستی؟ پپرس
دیگه.

اسمش ماتریکس
احیاست.

اگه شکل و طرز
عملکردش مشابه باشه،
میتونم درست همونطور که
منو به زندگی برگردوند برای
احیاء کلارک هم ازش
استفاده کنم.

پس اون مصنوعات
کریپتونی که ازش حرف
زدی چی بودن؟

چه کمکی از
دست ما ساخته
است؟





... تو آخرین کریپتونی هستی،
دنیای زیبا و شکننده ما که فرزند
خوانده اش شدیم بیشتر از هر
زمان دیگه ای بهت نیاز داره.

اگه این کریستال ها
فعال شد، معنیش اینه
که من مردم، کارا.

همونطور که در
آخرین دیدارمون با
هم حرف زدیم ...



... باعث افتخار
هر دوشون شده.

هرگز به ذهنم نرسید
که اینکارو تو قلعه خودم
بکنم... ولی واضحه که...

کریستال هایی که
جلوته، تمامی اطلاعات
زادگاهمون رو شامل
میشه و ...



... سوپرگرل باید
آماده بشه.

KLAK



تو حالت خوبه؟



سوپرمن این دنیا مرده.

و من نمیتونم اونو برگردونم.



میخوام بهت کمک کنم تا رو حرفت وایسی.

بیا ببریم خونه خودش.

قبرستان اسمالویل.



مطمئنی؟ فقط یه ثانیه طول میکشه.

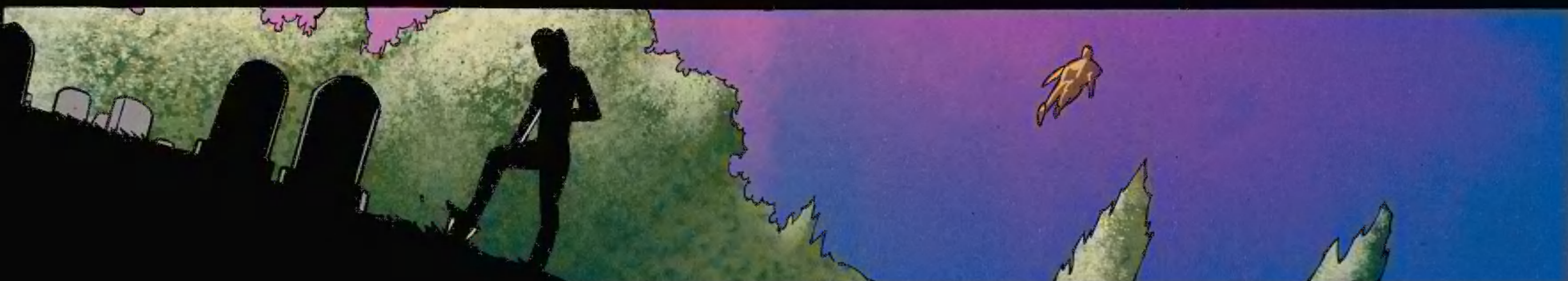
میفهمم.

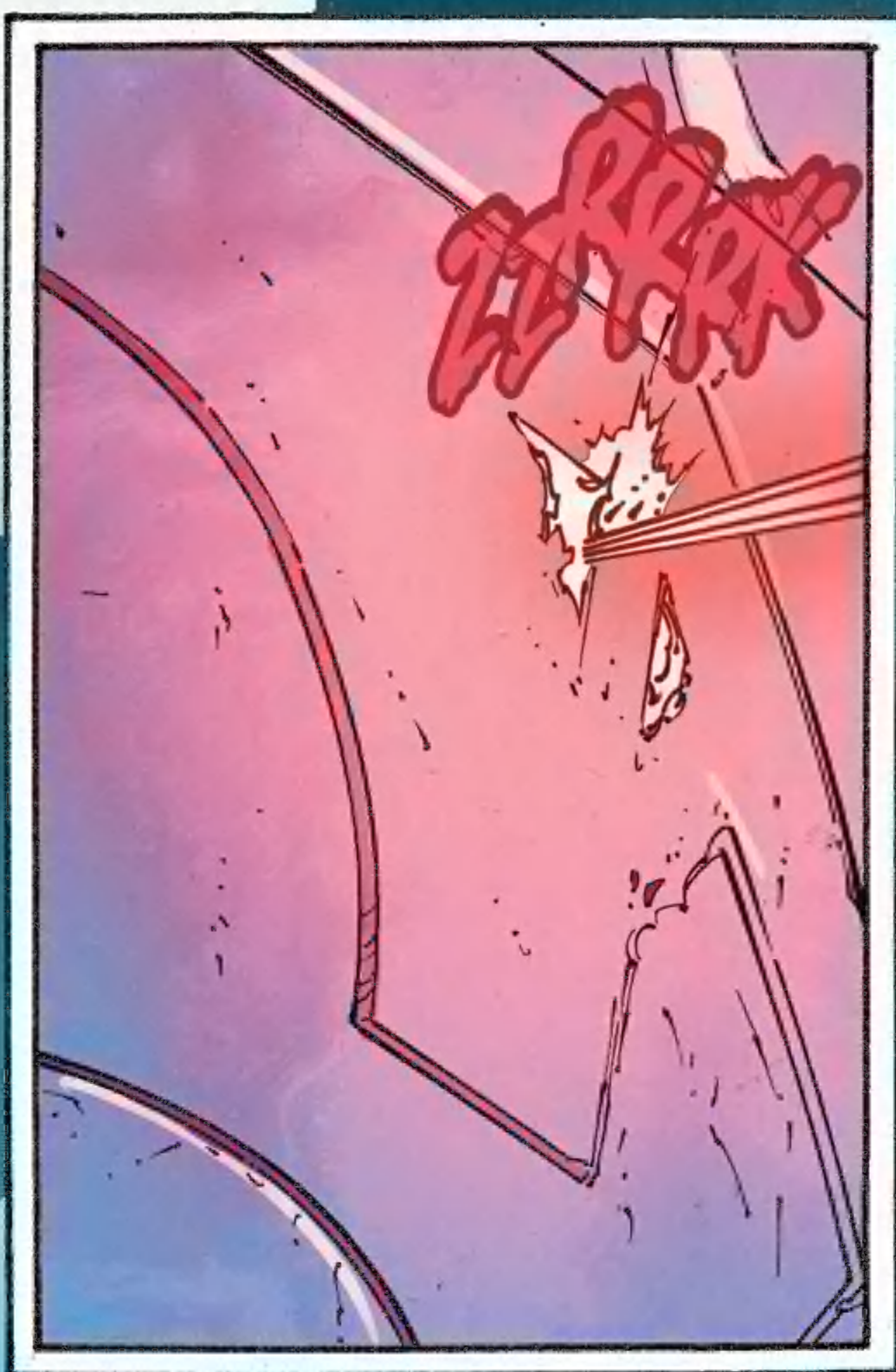
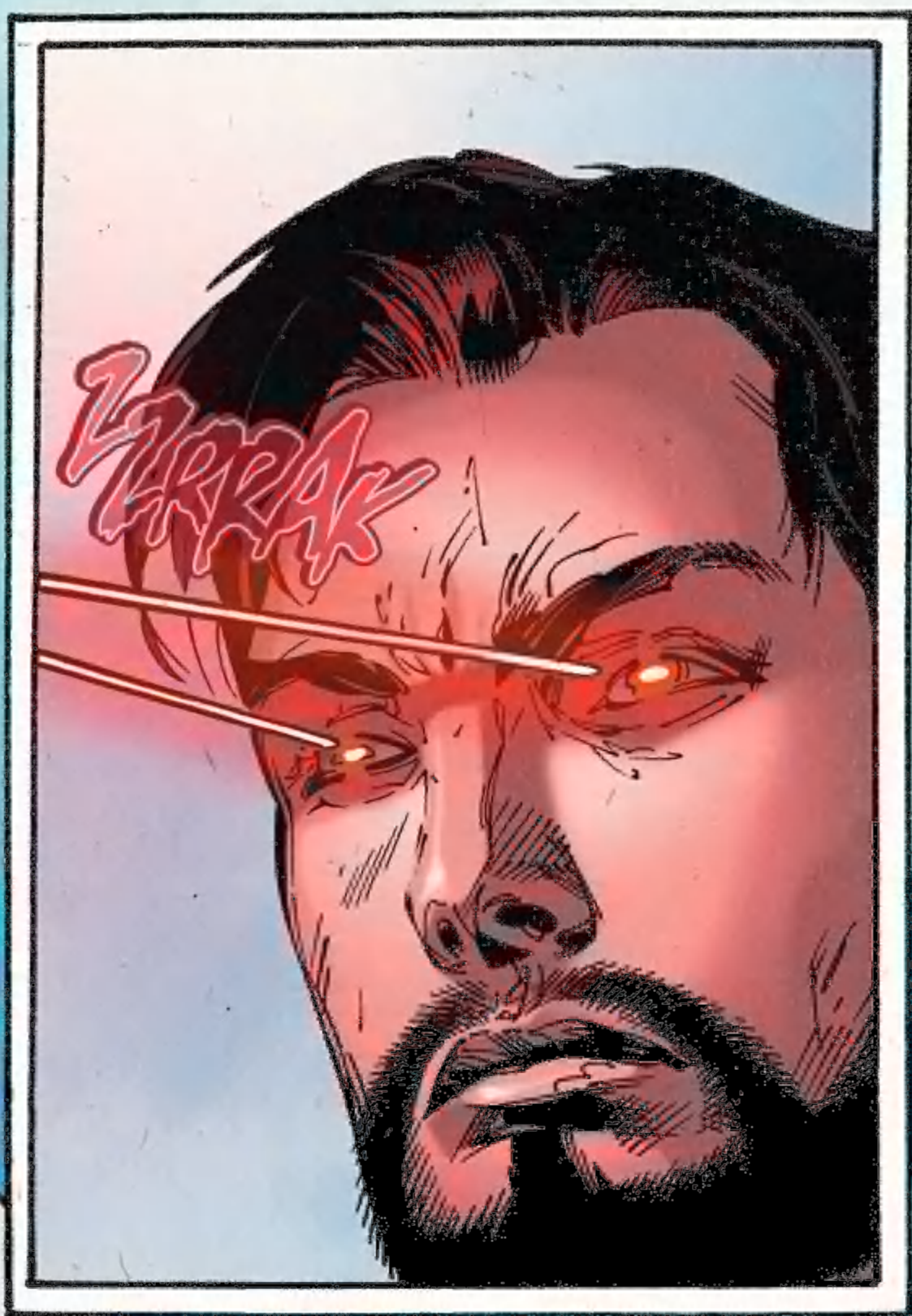
نه، ممنون. میخوام خودم اینکارو بکنم.



یه چیزی نوک زبونته که باعث میشه سر درد بگیرم، مگه نه؟

میخوام بدونی که دو تا کلارک کنت جوان در دو دنیای مختلف خیلی خوش شانس بودن که لانا لانگ تو زندگیشون بوده.





تنها چیزی که فردا
کم داره...

...سوپرمن ه.

این ماجراجویی در

سوپرمن

و همچنین

آکشن
کوئیک هاک

#۱۸

#۹۷۵

ادامه خواهد داشت!

COMIC SQUAD

Comics & Graphic novels Publication Group

mail@comicsquad.ir | [telegram:ComicSquad_ir](https://t.me/ComicSquad_ir) | [Instagram:comicsquad.ir](https://www.instagram.com/comicsquad.ir)